

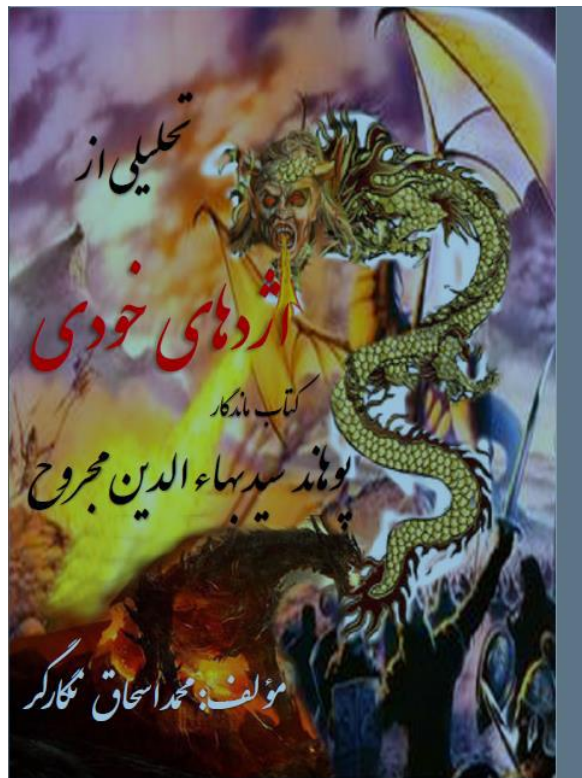


۲۰۱۸/۰۴/۰۳



م. اسحاق نگارگر

تخلی از اژدهای خودی



قسمت دهم

بخش اول

تحلیلی از اژدهای خودی کتاب ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح



اژدهای خودی



خلای روبه افزایش فقر و ثروت در دیار سیدردان

بخش اول

و امروز باز بخشی دیگر از اژدهای خودی را در باره زیان های اژدها پرستی و پاسخ به مردم دیار بی دردان باید از نظر بگذرانیم. استاد در ادامه صحبت خود می فرماید:

"و اکنون اژدهای خون آشام در آن شهر با نشان و نام راه یافته است، چنگال های خود را در دل سرزمین شما فرو می بَرَد، فرزندان ناخودآگاه شما را در خدمت خود گماشته است و آن خدمتگاران بلا اژدها پرستان مؤمنی شده اند که از بام تا شام سر سجده در پای خداوندگار آدمخوار خود می نهند و شب و روز قربانیان خونین به وی تقدیم می نمایند و حالا آن پیشاهنگان فوج بلا دیگر، کودکان شما نیستند، بلکه فرزندان ساخته و دلباخته اژدها شده اند. و ای مردم بدانید که اژدها پرستی فطرت آدمی را دگرگون می سازد و موجود نوی از او می تراشد؛ بدین گونه که اژدها نخست معنی انسانی را در ژرفنای هستی آدمی از ریشه بر می کند و بیرون می افکند، سپس آن هستی فاقد معنی را چون صندوقی میان تهی محکم می بندد و سربسته محفوظ نگه می دارد، تا مردم ناآگاه گمان برند که آن صندوق مملو از اسرار است و انسان نوی درکار".

در این جا خصلتِ اژدها پرستی را به طور عام باید فهمید. اژدها پرستی یعنی اینکه انسان غافل، از این حقیقت غافل می شود که یار در خانه دلش نشسته است ولی او در جست و جویش گرد جهان می گردد و بدین ترتیب با حیثیت و غرور انسانی خود قمار می زند و در برابر بُت های بیگانه و بیرون از نفسِ لوامه خود سر خم می کند و سخن زیبایی اقبال را از یاد می برد که:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذرِ قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان خوار ترست

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

(در این جا سر خم کردن به عبودیت بی قید و شرط بر می گردد و ربطی به ادب و احترام معمول انسانی ندارد.) بیگانه پرست برای خود اژدهایی از ایدیولوژی، وطن، زبان، قوم و به زبان ساده خدا های کاذب می آفریند و سر بر آستان آن می گذارد و حرف دلش همیشه این است که آنچه از من است و یا من بدان ایمان آورده ام همیشه برتر از دیگران است و همین تلقی است که فطرت آدمی را دگرگون می سازد و قدرت قضاوت آزادش را به قضاوت های حزبی، گروهی و حتی دکتاتورهای انفرادی بدل می کند و به جای اینکه نیروی حقیقتی را که بر روح و روانش فرمان می راند در نظر بگیرد و به فرمان آن قضاوت کند به قضاوت های سیال و موسمی می پردازد و به اصطلاح معروف همیشه نوکر سلطان است و نه نوکر بادنجان و نیروی انتقاد را که گوهر هر گونه سیستم سیاسی است از دست می دهد زیرا یک سیستم سیاسی هنگامی صالح است که در آن فرد بتواند آزادانه بگوید:

"من مخالف استم" و نه برای شنیدن ستایش نامه های فرخی وار هر دکتاتور بهترین دموکرات است. با در نظر گرفتن همین نکات است که استاد می گویند:

"اژدها پرستی فطرت آدمی را دگرگون می سازد" یعنی آزادی فطرت او را ملعبه می سازد. آنگاه جناب استاد زیر عنوان "پاسخی به پُرسش نا آگاهان" این مسأله را مطرح می نمایند که مردم بومی یعنی آنانکه بعد از دو صد سال (جی سر، جی سر) گفتن مردمی بیچاره تر از خود را پیدا می کنند که در نتیجه تجاوز یک ابر قدرت برای پیکار بهتر وارد خانه همسایه شده اند زبان طعن و تعنت بر آنان دراز می کنند و آوارگان را مردمی زیون و از پیکار گریخته می خوانند که خانه خود را به دشمن رها کرده به خانه آنان پناه آورده اند و استاد برای شان پاسخی زیبا و قانع کننده می دهند.

پایان قسمت دهم
ادامه دارد

خلای روبه افزایش فقر و ثروت در دیار سیردان

بخش دوم

چنانکه قبلاً خدمت تان به عرض رسانیده ام استاد مجروح با دقت و وصف ناپذیر خلای رو به افزایش فقر و ثروت را در این دیار بی دردان یعنی پاکستان می بیند و آن را بسیار زیبا شرح می دهد و می گوید:

"من زمانی با گروهی از آن بی خبران بومی به سر بُردم. از دور چنان می نماید که گویی همه یار و مددگار هم دیگرند و با رودخانه های لبریز و خاک زرخیز خویش پیوندی از دل و جان دارند و اما وقتی نزدیک رفتم، واقعیت را دگرگون یافتم.

در آنجا زنان توانگر دایم در ناز و نعمت به سر می برند و از انظار پنهان می گردند. آن هوسبازان پرده نشین، در آن نهران خانه ها نیز، دل های دود آلود را در جامه های رنگین زرین و زیورات گران قیمت سنگین می پوشانند، زنان نادار چون بهایم بار می برند و کودکان بی شمار به دنیا می آورند. مردان توانگر در راه اندوختن سیم و زر بیشتر همدیگر را دایم می فریبند.

اگر به یک دست چیزی به کسی می سپارند، به دست دیگر آن را واپس از وی می دزدند، اگر حرف دلنوازی بر زبان می رانند، نیش جانگدازی از نهران می زنند و اما به منظور سرقت از دارایی عامه همه متحد می شوند و با دزدان مسلط همدست می گردند و ثروت های همگانی را به تاراج می برند.

شگفت اینکه در کشور غافلان، ناداران بی زمین، ریشه های عمیقی در دل سرزمین خویش دارند اما توانگران زمیندار اندک پیوندی با خاک و دیار خویش نیافته اند. دل از آن برکنده اند و آماده فرار به کشور دور تر و بهتری در انتظار نشسته اند."

وقتی آنچه را استاد مرحوم در این باره نگاشته اند مرور می کنید بی اختیار در خاطر تان می گذرد که بدبختانه امروز همین فرهنگ مبتذل است که ما در نتیجه اقامت طولانی و دراز مدت در "سرزمین غافلان" این جا در دیار خود پیاده کرده ایم و دالر بخشی های مسرفانه امریکا و دیگر کشورهای فرو ریخته در دیار ویران ما وضع را ده بار بدتر ساخته و آن قناعت خاطر درویشانه را یک جا با احساس غرور ملی و استغنا می سخت صدمه زده است.

امروز دولتمردان ما یا از محیط مهاجرت خود به افغانستان برگشته اند و تمام تعلقات مالی و اقتصادی شان در همان محیط مانده است و هنگامی که بکس ها را از دالر پُر کردند بر می گردند و دولت نیز که خود دهان پُر آب است برای تعقیب شان نه از انترپول کمک می گیرد و نه از دیگر مراجع بین المللی و آنان که از داخل کشور بیرون نرفته بودند اکنون کعبه آمال شان دُبی و فرصت های سرمایه گذاری آن گردیده است و دیگر مسأله سرمایه گذاری در افغانستان و کم کردن احتیاج مردم از بازارهای همسایگان که تا سطح وابستگی کامل رسیده است موضوعی نیست

که کسی بالای آن فکر کند و همانند عرب های که سرزمین های نفت خیز دارند به این خوش خیالی افتاده اند که دیگران نوکر ما هستند تا تولید نمایند و ما مصرف کنیم اما اگر روزی ذخیره تیل به پایان برسد و بهار پول داری این کشور ها بگذرد و باد های مهرگان مفلسی و بی چیزی وزیدن گیرد دُرست همان وقت این حقیقت تلخ هویدا می شود که مرد و نامرد کیست و بادر اصلی یا نوکر اصلی کدام است. امروز از ارباب قدرت کمتر کسی را پیدا می کنید که شکار فرصت های طلایی سرمایه گذاری در دُبی نشده باشد و آن وقت ناگزیر به حق "سرمایه داران سرزمین غافلان" دعای خیر خواهید کرد که کم از کم هشتاد در صد ضرورت های خود را خود تولید می کند و اگر یک هفته مواد غذایی برای ما صادر نکند ما را از پا خواهد افگند و آن وقت می بینید که اگر اُستاد مرحوم پاکستان را "سرزمین غافلان" نام داده بود امروز سرزمین خود را "سرزمین غافلان مغرور" نام می داد. من کسی نیستم که به ستایشگری از گذشته ها بپردازم زیرا ستایش از گذشته مانند این است که آدم بر یک ویرانه گریه سر بدهد و بگوید: "این ویرانه در گذشته های دور کاخ مجلل و بسیار با شکوه بود." بگذار بسیار پوست کنده خدمت تان عرض کنم که من از آن افتخارات تاریخی که شما به آریانا و خراسان خویش می بندید تا مغز استخوان نفرت دارم.

آخر شما با مواد مخدر این افتخارات مغزهای خود را تخدیر کرده اید و کسی از روی دلسوزی برای تان نگفته است که:

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر ترا چه حاصل؟

و اما جناب اُستاد مجروح بعد از این موضوع به مسأله رهبری می پردازد که گویا به اساس همان ضرب المثل سابق که وقتی قصاب بسیار شد گاو مردار می شود ما بعد از ظاهر شاه و محمد داؤد رهبر نداشته ایم و اگر چه آنان نیز رهبران ایدیل نبودند ولی بعد از آنان که کشور ما رو به بحران رفت این بحران در حقیقت بحران فقدان رهبری بود. حزب دموکراتیک خلق با دو جناح متخاصم که در عرصه پیکار حتی از کُشتن همدیگر نیز خود داری نکردند در طول تاریخ خود نتوانست یک رهبر به وجود بیاورد. این حزب کانون توطئه و تفتین بود به دلیل این که هر کس می خواست رقیب خود را از رنگ یک بُکس سیاسی ناک اوت کند و جایش را خود بگیرد.

تنظیم های پشاور نیز بدبختانه نتوانستند رهبری واحد به وجود بیاورد و در حقیقت آنچه کشور را در بحر دُشواری ها غرق کرد و سال ها باز غرق می کند همین کثرت قصاب ها یا مدعیان رهبری است. بگذار این موضوع را نیز پوست کنده برای تان عرض کنم که:

- رهبر آن نیست که به خاطر به اصطلاح امنیت خود از مردم بگریزد،
- رهبر آن نیست که وقتی از یک جا به جای دیگر می رود ساعت ها کار و بار مردم را تعطیل کند و راه های عبور و مرور را ببندد ،
- رهبر آن نیست که پُشت دروازه اش را همانند یک دژ نظامی سنگر بندی کند،

- و بالاخره رهبر آن نیست که چار نفر کله خور قومی را در حضور خود بخواهد بلکه آن است که بی پروا در میان مردم برود که اگر کسی قصد گشتن رهبر را داشته باشد؛ رهبری بی آزار همچون مهاتما گاندی را نیز می تواند بگشد.
- رهبر با مردم باید نوعی رابطه عاطفی مبتنی بر عشق داشته باشد و از قدیم گفته اند که "جگر شیر نداری سفر عشق مکن"

به هر صورت دامن این یادداشت رانیز فرا می چینم و تا فرصتی دیگر همه دوستان را به خدا می سپارم. نگارگر

همه بخش های قبلی در پایان قسمت نهم با لینک های مربوط درج است که به کمک آن لینک ها همه بخش های قبلی را می توانید به آسانی مطالعه فرمائید. اداره

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۹.pdf

